

در دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی

عباس خورشیدنام*

چکیده

میشل فوکو که به دلیل رویکرد بدیع و انتقادی‌اش تأثیرات قابل توجهی در جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه و فلسفه سیاسی از خود به جا گذاشته است تحت تأثیر اندیشه نیچه و متفکرانی چون جرج کانگلیم و گاستون باشلار نگاه ویژه‌ای به تاریخ دارد که با رویکرد رایج به تاریخ تفاوت‌های بنیادین دارد. اندیشه فوکو و آثار او را به دو دوره دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تقسیم کرده‌اند. علیرغم تفاوت‌هایی که این دو دوره در آثار و افکار فوکو دارند، مفروضات بنیادین تفکر فوکو در این دو دوره یکسان باقی می‌مانند. یکی از مهم‌ترین آثاری که فوکو در دوران دیرینه‌شناسی به رشته تحریر درآورده است کتابی با نام تولد درمانگاه است. تولد درمانگاه امکان بازنویسی تاریخ پزشکی و رابطه بیمار و پزشک را فراهم می‌کند. فوکو در این کتاب عملکرد دانش پزشکی در دوره‌های مختلف را تشریح می‌کند و نادرستی رویکرد خطی به تاریخ و رویکرد انباشتی به علم را نشان می‌دهد. این مقاله پس از معرفی روش دیرینه‌شناسی به ایده‌های اصلی کتاب تولد درمانگاه می‌پردازد.

واژگان کلیدی

ادراک پزشکی، تولد درمانگاه، دیرینه‌شناسی، سوژه، میشل فوکو

* دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه

Email: abbas_khorshidnam@yahoo.com

طباطبایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

تحقیقات تاریخی فوکو^۱ تأثیر قابل توجهی در علوم انسانی و علوم اجتماعی به جا گذاشته و رویکرد جدیدی را در این حوزه‌ها پایه گذاری نموده است. اما فوکو تاریخ‌نگاری به معنای رایج کلمه به حساب نمی‌آید. بر خلاف تصور عمومی که در مطالعات تاریخی وجود دارد، فوکو با اتخاذ رویکرد تجربی در مطالعات تاریخی مخالف است. از نظر فوکو مطالعه تاریخی به یک شناخت‌شناسی جدید نیاز دارد. از آنجا که ذهن بشر نمی‌تواند هیچ‌گونه دسترسی بی‌واسطه به خاستگاه واقعیت داشته باشد و نمی‌تواند حقیقت فی‌نفسه را آنگونه که هست دریابد هیچ مبنای غیرقابل خدشه و همیشگی برای سنجش و نقد وجود ندارد. از نظر فوکو تنها دسترسی ما به واقعیت از راه زبان است که چارچوب اعمال قدرت، مشروعیت و عدم مشروعیت را فراهم می‌کند. فوکو به تأسی از نیچه معتقد بود که نمی‌توان به عینیت ناب و خالص دست یافت و هرآنچه با آن روبرویم یک برساخت تاریخی و اجتماعی است. فوکو رویکرد خطی و تکاملی در مورد تاریخ را نمی‌پذیرد و جستجو برای خاستگاه حقیقت را از اسطوره‌های فرهنگ غربی می‌داند (مانسلو، ۲۰۰۱).

به زعم فوکو گذشته‌ای که به عنوان تاریخ از آن یاد می‌کنیم فرایند بی‌پایانی از تفسیر به وسیله مورخین است و مقولات تحلیلی، فرض‌ها، مدل‌ها و سبک‌های بیان، خودشان به بخشی از تاریخی که می‌کوشیم مسایلش را حل کنیم تبدیل می‌شوند.

با وجود اینکه فوکو کار خود را در دوره رواج ساخت‌گرایی در فرانسه شروع کرد هیچ‌گاه خود را ساخت‌گرا نمی‌دانست، چرا که معتقد بود هیچ‌گاه نظریه‌ای عمومی درباب گفتمان ارائه نکرده است (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶). در واقع

پروژه اصلی فوکو بررسی اشکال تاریخی رویه‌ها و کردارهای گفتمانی است. فوکو نظام فکری‌اش را بر اساس نقد و رد دو گانه‌گرایی‌های رایج در تفکر غربی بنیان می‌گذارد؛ دو گانه‌هایی که با ایجاد قطب‌های متضادی چون پدیده و پدیدار، خودآگاه و ناخودآگاه، سطح، عمق و غیره. و با اولویت دادن به یکی از این دو قطب در پی ارائه توصیفی حقیقی و عینی از جهان و انسان هستند. اما فوکو به پیروی از آنچه از نیچه از ژرف‌کاوی پرهیز می‌کند. برای فوکو چیزی وجود ندارد تا مورد تفسیر و تعبیر عمیق قرار گیرد چرا که عمیق‌ترین مسایل نیز باید به عنوان سطحی‌ترین مسایل در نظر گرفته شوند. فوکو در پی کشف معنایی ژرف در پس پشت پدیده‌ها نیست بلکه به محدودیت و شرایط گفتمان می‌پردازد. در نتیجه آنچه اهمیت می‌یابد بازگشت به خود پدیده‌ها و پرهیز از درافتادن به توهم جوهر یا بنیاد یا حقیقتی پنهان است.

گفتمان و نظم گفتمانی

برای روشن تر شدن بحث، ارائه تعریف دقیق و مشخصی از مفهوم گفتمان ضروری است. علیرغم تعاریف متعدد از این مفهوم، فوکو سه تعریف عمده از گفتمان ارائه کرده است:

۱- حیطه کلی همه احکام و همه پاره‌گفتارها^۲ یا متن‌هایی که معنی دارند و همه پاره‌گفتارها یا متن‌هایی که تأثیرها یا جلوه‌هایی در جهان واقعی دارند گفتمان محسوب می‌شوند. این تعریف که بیشتر در آثار اولیه فوکو مطرح شده است تعریفی کلی از گفتمان ارائه کرده است؛

۲- مجموعه قابل تمایزی از احکام یا تعاریفی که به هنگام صحبت از ساختارهای خاص درون گفتمان‌ها به کار می‌رود. در این تعریف مسأله این است

که بتوان گفتمان‌ها یعنی گروهی از پاره‌گفتارها را که به نظر می‌رسد به نوعی ضابطه‌مند شده‌اند و مشترکاً دارای انسجام و نیرواند را شناسایی و به هم مرتبط کرد. در اینجا می‌توان مثلاً از گفتمان زنانگی یا امپریالیزم صحبت کرد؛

۳- رویه ضابطه‌مندی که شماری از احکام را توضیح می‌دهد. توجه به قواعد و ساختارهایی که پاره‌گفتارها و متن‌های خاص را تولید می‌کند و توجه کمتر به پاره‌گفتارها و متن‌های واقعی و بالفعل ماهیت قاعده‌مند گفتمان است که در این تعریف اهمیت عمده دارد (میلز، ۱۳۸۲).

با فرض چنین نظم گفتمانی دیگر نیازی به فرض تقدم اشیاء نسبت به واژه‌ها نیست؛ یعنی چیزی که بخواهد بنیانی برای کنش‌های کلامی جدی باشد. از طرف دیگر تحلیل گفتمانی مستلزم تعلیق بحث درباب حقیقت گزاره‌ها یا میزان تطابق آنها با امر واقع است. از این طریق فضایی برای توصیف محض گفتمان به عنوان رخدادی غیر قابل پیش‌بینی فراهم می‌شود. نگاه ضد هرمنوتیکی فوکو را از این طریق بهتر می‌توان شناخت. چرا که به جای تلاش برای رمزگشایی از افق معنا و فهم‌پذیری، فضای منطقی‌ای مطرح است که در آن نوعی گفتمان اتفاق می‌افتد. مسئله فوکو بیش از آنکه معناداری کنش انسانی باشد مجموعه‌ای از عناصر فاقد معناست که در منظومه‌ای شبه‌ساخت‌گرایانه ظهور می‌کنند. پس دیگر نباید پرسیم معنای گزاره‌هایی که نظم موجود را تثبیت و بازتولید می‌کنند چیست بلکه باید پرسیم اینکه این گزاره‌ها در این زمان و مکان خاص پیدا شده‌اند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اگرچه این مباحث، فوکو را به ساخت‌گرایان نزدیک می‌کند اما نباید از تفاوت‌های بنیادین فوکو با ساخت‌گرایان غافل ماند. ساخت‌گرایی در پی کشف قواعدی غیرتاریخی و بین فرهنگی است که شرایط شکل‌گیری ساخت‌های فرهنگی چون نظام خانواده و خویشاوندی را توصیف می‌کنند. اما فوکو قواعد

جزئی و موردی را که در هر عصر خاص و در هر صورت‌بندی گفتمانی خاص عمل می‌کند و قاعدتاً متغیر است توصیف می‌کند. قواعد مورد نظر فوکو صرفاً شیوه‌ای است که احکام موجود با یکدیگر به شکل بالفعل ارتباط دارند. پس گفتمان موجود نه نمونه‌ای از مجموعه‌ای از شرایط از پیش تعیین شده بلکه معادل قاعده‌مندی احکام حاکم بر همان صورت‌بندی گفتمانی است (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶). اما شباهت‌هایی نیز میان پروژه فوکو و ساخت‌گرایان وجود دارد که مهم‌ترین آن رد و انکار سوژه است. برای فوکو سوژه یا ذهنیت انسانی، ناپایدار و محصول فرعی و مشروط ساختارهای فرهنگی است که ویژگی مهم‌شان محدود، متناهی و فراشخصی بودنشان است؛ ساختارهایی که ماندگاری ندارند و از آن جهت که هستند روزی دگرگون می‌شوند. از این رو باید در ماهیت دانش، قدرت و ذهنیت انسانی در پرتو اصل تحلیل محدودیت‌بازاندیشی اساسی انجام داد.

انکار سوژه پیامد دیگری نیز دارد و آن اینکه قدرت در جامعه فاقد بنیان متعالی یا ذهنی است و فرهنگ از طریق سوژه کردن، انسان‌ها و اعضای جامعه را وادار به انقیاد می‌کند. در این شرایط گفتمان و نحوه تولید آن در جامعه همواره کنترل و برگزیده می‌شود. جهان انسانی به گونه‌ای عقلانی نظم نیافته اما بی‌نظمی و آشوب و تصادف نیز بر آن حاکم نیست. فوکو از رهگذر تحلیل گفتمان می‌کوشد تا فرهنگ و جامعه بی‌معنایی و خصلت حادث و مشروطش را آن گونه که هست حس کند (بست، ۲۰۰۵).

متافیزیک سوژه

فوکو برای اجتناب از در غلتیدن به آنچه که از آن روگردان است (معنا، سوژه، زمینه هرمنوتیکی و غیره) احکامی را که فاعل گفتمان یا سوژه را به عنوان

موضوع خود برگزیده تحلیل می‌کند، یعنی آن احکامی را تحلیل می‌کند که از درون آنها این مقولات انسان‌شناختی به وجود آمده است. فوکو در دیرینه‌شناسی دانش به این نکته اشاره می‌کند که گفتمان‌ها را نباید براساس موضوعاتشان طبقه بندی کرد چرا که این موضوعات چیزی جز محصول گفتمان‌هایی که از این موضوعات سخن می‌گویند نیستند. بنابراین به عنوان مثال بیماری موضوعی نیست که فارغ از نظم‌های گفتمانی وجود داشته باشد که بعدها مجموعه‌ای از احکام آن را احاطه کنند. بنابراین نه با واژگان سروکار داریم و نه با موضوعات و پدیده‌های واقعی. بلکه مهم فضایی است که در آن موضوعات مختلف شکل می‌گیرند، تحول می‌یابند و ناپدید می‌شوند. بنابراین در دیرینه‌شناسی در پی توضیح موضوعی که گفتمان از آن سخن می‌گوید نیستیم چرا که فضا و روابطی که به برساخته شدن این موضوع منجر می‌شوند در خود موضوع حضور ندارند. از این رو تحلیل گفتمان، تحلیل مجموعه‌ای از پاره‌گفتارها یا جمله‌ها و احکامی است که در بطن یک بافت اجتماعی وضع می‌شوند، توسط همان بافت اجتماعی تعیین می‌یابند و موجبات تداوم هستی آن بافت اجتماعی را فراهم می‌آورند. نهادها و بافت‌های اجتماعی نقش تعیین‌کننده مهمی در تحول، حفظ و انتشار گفتمان‌ها دارند (میلز، ۱۳۸۲). بنابراین گفتمان هم بر مبنای روابط درونی احکام و گزاره‌ها متعین می‌شود و هم بر مبنای وابستگی علی‌اش به بافت اجتماعی. به عبارت دیگر گفتمان هم مستقل است و هم وابسته. مستقل به این معنا که باید آن را در سطح خودش توصیف کرد و برای درک نحوه برساخته شدن موضوعاتی که گفتمان به آنها می‌پردازد نیازی به عوامل بیرونی نیست. اما از طرف دیگر وابسته است چرا که به عوامل غیر گفتمانی وابسته است. اما نکته مهم آن است که گفتمان برای توضیح اینکه چرا برخی از کنش‌های کلامی جدی محسوب می‌شوند و چرا برخی دیگر

نه، نیازی به تحلیل عوامل غیر گفتمانی و بیرونی ندارد. یکی از این عوامل بیرونی در این رویکرد، سؤال از انگیزه پیدایش این مجموعه از حقایق اعلام شده است. از آنجا که گفتمان فاقد مؤسس و بنیان‌گذار است تحلیل علی گفتمان برای کشف معنای ذهنی فاعل بر سازنده گفتمان هیچ موضوعیتی ندارد. چرا که حتی اشکال مختلف سوژگی‌تویته ظاهر شده در گفتمان تنها آثار حوزه بیانی و زبانی‌اند. برای فوکو به جای اینکه مولف اثری ایجاد کند که بیانگر او شود اثر به معنای واقعی آفریننده مؤلف است و این احساس را ایجاد می‌کند که ما مولف را ایجاد کننده اثر بشناسیم. از این جهت باید آثار فوکو را تلاشی مستمر برای نشان دادن محدودیت، حاکمیت بخت و تصادف، مادیت و عدم تداوم به عنوان نیروهای مسلط و تقلیل‌ناپذیر در تاریخ اندیشه در نظر گرفت. آنجا که ذهنیت صرفاً یکی از کارکردهای گفتمان باشد تاریخ را باید در قالب زنجیره ای از عدم تداوم‌ها و تبدیل‌های غیرعقلانی اقتدار و قدرت به نفع ساختارها دانست و نه به نفع سوژه‌ها و کلیتی در حال پیشرفت. انکار سوژه به این معناست که توسل به تجربه‌های شخصی به مثابه سرچشمه معنا کاری بیهوده است. چرا که این گفتمان است که موجد سوژه است نه بر عکس. اولویت یافتن زبان و گفتمان به معنای به کار گرفته شدن و غرق شدن در ساختارها، نیروها و قواعدی است که اصالت ابتکار و تلاش خلاقانه و فردی را بازگفته و غیر قابل دفاع می‌کند. رویکرد فوکو به علوم انسانی نیز مبتنی بر همین موضع است. برای فوکو علوم انسانی از آن جهت مهم نیست که چیزی درباره واقعیت بیان می‌کند بلکه این علوم به دلیل کاری که در جریان بیانگری با انسان می‌کند اهمیت دارد (پین، ۱۳۷۹). همان‌طور که لوی اشتروس هم می‌گوید هدف نهایی علوم انسانی این نیست که به انسان شکل دهد بلکه این است که او را منحل کند (ساراپ، ۱۳۸۲).

از نظر فوکو یک ساختار گفتمانی را به واسطه نظام‌مندی آرا، مفاهیم، شیوه‌های تفکر، مفاهیم و رفتاری که در بطن یک بافت خاص شکل گرفته‌اند و به واسطه تاثیرات یا جلوه‌های آن شیوه‌های تفکر و رفتار می‌توان شناسایی کرد. پس حقیقت آن چیزی نیست که به صورت استعلایی ظاهر شود بلکه آن چیزی است که جوامع باید برای تولید آن کار کنند. البته این بدین معنا نیست که شکل خاصی از نظم، بازنمایی حقیقی‌تر یا درست‌تری از واقعیت ارائه می‌دهد بلکه مسأله این است که باید پرسید از خلال چه ساز و کاری یک گفتمان مسلط می‌شود و یک گفتمان دیگر مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و مغلوب و مطرود می‌شود. اینجاست که قدرت نقشی کلیدی در مباحث مربوط به گفتمان پیدا می‌کند. فوکو از همین رو با فرضیه سرکوب نیز مخالفت می‌کند چرا که قدرت را به کارکرد بازداشتن افراد از محقق کردن آرزوهایشان و محدود کردن آزادی‌ها تقلیل می‌دهد. در صورتی که قدرت در سرتاسر روابط اجتماعی منتشر شده است. بنابراین اگر قدرت دیگر صرفاً یک نیروی منفی و سرکوب‌گر نباشد بلکه شرط تولید هر نوع گفتار تلقی شود و اگر قدرت پدیده‌ای متناقض و نه یکپارچه باشد یعنی چیزی که به صورت نامتقارن منتشر شده است پس باید همه پاره‌گفتارها به طور بالقوه پراکنده و به لحاظ صوری در معرض کاربردهای متضاد باشند. در این وضعیت آنچه دانش نامیده می‌شود چیزی جز نتیجه یا پیامد تعارض نیروها نیست؛ همان‌طور که سوژه نیز به جای آنکه نوعی هسته مفروض یا داده شده باشد یکی از مظاهر و جلوه‌های قدرت است تا بدن‌ها، امیال و حرکات معین در قالب افراد شکل بگیرد. با اتخاذ چنین رویکردی روابط گفتمانی از این جهت مفید است که مشابهت‌ها را در طیفی از متون به عنوان محصولات مجموعه خاصی از روابط دانش و قدرت بررسی می‌کند.

دیرینه‌شناسی دانش

روش دیرینه‌شناسی فوکو بر مفروضاتی که در بالا ذکر شد استوار است. دیرینه‌شناسی به دنبال بررسی توالی تجربی اتفاقات و رویدادها و یا کشف قواعد استعلایی تاریخ که بناست شرایط امکان هر تغییری را تعیین کند نیست و صرفاً در پی این است که با تأکید بر فعلیت و صورت بندی‌های گفتمانی موجود، چگونگی شکل‌گیری روابطی را که خصلت تاریخی و زمان‌مند و مشروط آنها را آشکار می‌سازد روشن سازد و نشان دهد که چگونگی یکی جایش را به دیگری می‌دهد. در اینجا مسأله تفحص و بررسی انواع گوناگون اصل‌ها و سرچشمه‌ها و برداشت‌های گوناگون و حتی متناقض از زمان و تاریخ و غیره تعیین می‌یابد و نشان داده می‌شود که این توالی بدون تلاش برای رسیدن به تفسیری عمیق برای به دست آوردن اصل و سرچشمه ممکن است. فوکو به دنبال ایجاد تمایز است و برای پی‌ریزی آنها به عنوان موضوعات تحلیلش نیازی به این ندارد که خاطره‌ای از حقیقت یا بنیان اولیه را احیا کند (فارل، ۲۰۰۵) و البته به خاطر تأکیدش بر تعیین قواعد تغییر نظم‌های گفتمانی موجود و نه ممکن، فاصله‌اش را از ساخت‌گرایی نیز حفظ می‌کند. دیرینه‌شناسی و تبارشناسی با تکیه بر گسست‌های تاریخی، توزیع و پراکندگی خود این گسست‌ها را در طول تاریخ نشان می‌دهد. قواعد گفتمان تاریخ‌مندان اما این قواعد خود را از بیرون بر عناصری که از طریق همین قواعد با هم ارتباط می‌یابند تحمیل نمی‌کنند بلکه این قواعد در آن چیزهایی خود را متعین می‌کنند که خود، آنها را به هم ربط داده‌اند. نظام گفتمانی خودش را در کاربست مادی و مفصل‌بندی عینی رخدادهایی که تجسم گفتمان‌اند نشان می‌دهد. هدف فوکو بررسی اندیشه‌ها و درون‌مایه‌های پنهان در گفتمان نیست فوکو خود گفتمان را هدف قرار داده است. اما هرمنوتیک به دنبال ایجاد وحدت است.

هرمنوتیک هم امکان تولید معناست و هم برای اینکه اولویت متن اصلی را حفظ کند بر تکثیر و تعدد معانی حد می‌گذارد. فوکو این استراتژی را نوعی کمیاب کردن می‌داند که باعث محدود شدن کثرت تفاوت‌های گفتمانی می‌شود (فوکو، ۱۳۷۸). بر اساس این توصیف‌هاست که می‌توان فوکو را فیلسوف رخداد نامید. رخداد ویژگی شیوه وقوع هرچیز است. چهار اصل روشن‌گری که مختصات این شکل از تفکر را نشان می‌دهند عبارت‌اند از:

۱- اصل باژگونی: عناصری چون مولف، رشته تخصصی و خواست حقیقت که آنها را به عنوان سرچشمه و منبع گفتمان و اصولی که پشت شکوفایی و تداومش قرار دارند می‌شناسیم باید به عنوان کنش منفی قطع کردن و کمیاب کردن گفتمان بازشناخت. گفتمان برای این نیست که مؤلف آن را بکار گیرد بلکه مؤلف برای این وجود دارد که گفتمان به کارش گیرد.

۲- اصل عدم تداوم: اگر گفتمان را همچون یک صورت‌بندی که شکل آن تابع کاربست جمعی است و نه برساخته آگاهی در نظر بگیریم آنگاه ایده نظام دیگر مستلزم یکپارچگی بی‌خلل نخواهد بود. وقتی گفتمان فاقد تداوم یک سرچشمه آفریننده باشد دیگر چون قلمروی ناشناخته و ناگسسته نخواهد بود. گفتمان نه درون‌بود مؤلف بلکه سویه بیرونی محل‌های هم‌جوار اوست.

۳- اصل خاص بودن: گفتمان هیچ نیست جز آنچه هست. بیانگری و بازنمود نیست بلکه رخداد است. پس تأثیر یا معنای آن قابل تمیز از خود آن به عنوان رخداد نیست.

۴- اصل خارجیت: باید آن چیزی را که امکان اتفاق افتادن سلسله‌های این رخدادها را پیش می‌آورد و حدود آن را تثبیت می‌کند دریابیم نه اینکه بخواهیم

هسته و قلب معنای گفتمان را به دست آوریم. گفتمان بیرون از ما وجود دارد. چهره ای خاص با تمام وجوه خاص هولناک و حتی شیطانی اش (همان).

تولد درمانگاه

به نظر می‌رسد کتاب تولد درمانگاه نسبت به سایر کتاب های فوکو کمتر توجه مفسران و شارحان را به خود جلب کرده است. در تفاسیری که به آثار و افکار فوکو نوشته شده در برخی موارد اشاره چندانی به این کتاب نمی‌شود و یا به سایر آثار فوکو توجه بیشتری می‌شود و حجم بیشتری به آنها اختصاص داده می‌شود. اما اهمیت این کتاب در نشان دادن تغییر در ساختار، ادراک و سازمان علم پزشکی است؛ تغییری که منجر به شکل‌گیری بدن و فردیت بی‌سابقه‌ای شد که در جایگاه ابژه تجزیه و تحلیل علم پزشکی قرار گرفت. اهمیت علم پزشکی نیز در همین است که اولین گفتمان علمی است که به فرد و شکل‌گیری علوم انسانی مدرن می‌انجامد. در واقع این رویه‌ای است که نه با کتاب تولد درمانگاه بلکه با کتاب قبلی فوکو یعنی تاریخ جنون آغاز شده است. در آن کتاب فوکو به استفاده گفتمان پزشکی برای اعمال نظارت بر جنون و قضاوت در مورد آن سخن می‌گوید. البته در تاریخ جنون دانش پزشکی در مورد ذهن به کار می‌رود و مستقیماً به بدن نمی‌پردازد. در تاریخ جنون، مسأله کنترل ذهنیت و تصورات افرادی است که مظنون به جنون‌اند. این افراد از طریق قضاوت اخلاقی‌ای که پزشکان بر اساس اقتدار به اصطلاح علمی و عینی‌شان به دست آورده‌اند تحت نظارت قرار می‌گیرند و ملزم می‌شوند تا مراحل درمان را بر اساس روش‌های از پیش تعیین شده از سر بگذرانند. در این گفتمان است که انسان برای اولین بار به موضوع دانش اثباتی

بدل می‌گردد و به شکلی متناقض سوژه و ابژه دانش می‌شود، وضعیت متناقضی که به زعم فوکو ویژگی بنیادی و اساسی علوم انسانی مدرن است.

فوکو در تولد درمانگاه بر توسعه و گسترش مدل‌ها و گفتمان‌های پزشکی بین پایان قرن هجده تا اواسط قرن نوزده تمرکز می‌کند؛ یعنی دورانی که شاهد گذار از پزشکی انواع^۳ به پزشکی درمانگاه‌محور^۴ بود. فوکو اهداف و مقاصد سیاسی‌اش از نگارش این کتاب را چنین شرح می‌دهد:

مایلم این مطلب را یک بار و برای همیشه روشن کنم که این کتاب به سود نوع خاصی از دانش پزشکی و علیه انواع دیگر علم پزشکی، یا علیه پزشکی و در حمایت از کنار گذاشتن پزشکی نوشته نشده است. این اثر، مانند سایر آثارم، یک مطالعه ساختاری است که به دنبال رها کردن شرایط تاریخ پزشکی از غلظت و تراکم گفتمان است (فوکو، ۲۰۰۳).

با وجود برخی شباهت‌ها که پیش‌تر ذکر شد اما این کتاب با اثر قبلی فوکو یعنی تاریخ جنون تفاوت مهمی نیز دارد. در تاریخ جنون فوکو از یک سو به روندهای تاریخی که شکل دهنده به دیوانگی هستند می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه مجموعه‌ای از حوادث و اتفاقات، هرچند به گونه‌ای کاملاً تصادفی و حادث، آنچه به عنوان دیوانگی شناخته می‌شد را شکل دادند. به عبارت دیگر در این اثر فوکو نشان می‌دهد که چگونه گفتمانی که جنون را به انحصار خود درآورد متأثر از روندها و جریان‌های تاریخی بود. از سوی دیگر فوکو نگاهی پدیدارشناسانه نیز به دیوانگی دارد. در فصل پایانی کتاب تاریخ جنون سبک نوشتاری فوکو به شکل غیرمنتظره‌ای تغییر می‌یابد و گویی به جای آنکه صورت بندی گفتمانی دیوانگی را دنبال کند در پی این است که از زبان خود جنون سخن بگوید. به عبارت دیگر علی‌رغم انتقاداتی که فوکو به جریان‌های فکری غالب فرانسه

در آن زمان مانند پدیدارشناسی و مارکسیزم وارد می‌کند می‌توان نگاه سوژه‌محور فوکو را در فصل پایانی تاریخ جنون به وضوح تشخیص داد؛ تا جایی که مفسران رویکرد فوکو در این کتاب را پدیدارشناسانه (داونینگ، ۲۰۰۸) و یا هرمنوتیکی (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶) می‌دانند.

تاریخ جنون از یک جهت دیگر نیز برای فوکو تعیین‌کننده بود. یکی از مسایلی که روش تحلیل گفتمان باید در مورد آن موضع‌گیری کند نسبت بین امر گفتمانی و امر غیر گفتمانی است؛ آیا گفتمان از امور غیرگفتمانی نیز تأثیر می‌پذیرد و یا می‌تواند مستقل از امور غیرگفتمانی به صورت‌بندی خود پردازد؟ به تعبیر دریفوس و رابینو، فوکو پس از نوشتن تاریخ جنون باید در این مورد تصمیم می‌گرفت تا آثار بعدی‌اش را بر اساس همین تصمیم‌گیری بنویسد و با نوشتن کتاب تولد درمانگاه نشان داد که راه دوم را برگزیده است. عنوان فرعی کتاب، دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی است؛ روشی که فوکو بعدها آن را در نظم اشیا و دیرینه‌شناسی دانش به تفصیل توضیح می‌دهد. فوکو متأثر از ایده‌های گاستون باشلار و جرج کانگلیم مبنی بر عدم استمرار تاریخی و نقد پیشرفت‌گرایی در تاریخ و علم، از روش دیرینه‌شناسی استفاده می‌کند که شیوه‌ای است برای آشکار کردن لایه‌های گفتمانی که در شکل‌گیری اقتدار پزشکی مدرن پنهان هستند. دیرینه‌شناسی به تاریخ شکل‌گیری ایده‌ها نمی‌پردازد بلکه به شرایطی می‌پردازد که در آن یک سوژه به عنوان ابژه ممکن یک شاخه خاص از دانش بر ساخته می‌شود. بنابراین این روش به دنبال شکل‌گیری و تکامل ایده‌ها و شاخه‌های جدید دانش بر اساس منطق درونی‌شان نیست. دیرینه‌شناسی ساحت اندیشه را مستقل و خودمختار نمی‌داند و در عوض به شرایط امکان علم و حقیقت از درون صورت-

بندی‌های گفتمانی می‌پردازد که هیچ ادعایی در مورد معنا و حقیقت گزاره‌هایی که درونشان تولید می‌شود ندارند.

دیرینه‌شناسی بدون در نظر گرفتن جایگاهی برای تجربه و عاملیت انسانی به دنبال پرده برداشتن از نظام قواعدی است که تعیین‌کننده گزاره‌هایی است که در علم صادر می‌شوند. از این منظر دیرینه‌شناسی پزشکی به مطالعه قواعد خاموشی می‌پردازد که تولیدکننده گفتمان پزشکی هستند و این جایگاه را دارند که در یک مقطع تاریخی خاص در مورد سلامت و بیماری قضاوت کنند. دیرینه‌شناسی به شرایط ضروری برای ظهور نهادها و تخصص‌های لازم برای شکل‌گیری پزشکی درمانگاه محور در مدرنیته می‌پردازد. در این کتاب برخلاف کتاب قبلی با تأملات پدیدارشناسانه روبرو نیستیم و فوکو به شرایطی می‌پردازد که به وسیله اقتدار علمی و خرد روشنگری تحت انقیاد درآمده است. اگرچه این کتاب در مورد تغییرات فعالیت پزشکی در فرانسه است اما علاوه بر آن فوکو در این کتاب از عناصر زبانی، تکنولوژیک، شناخت‌شناسانه و سیاسی شکل‌دهنده به زندگی انسانی نیز پرده برمی‌دارد (کاتز، ۲۰۰۱).

در دیرینه‌شناسی، تغییرات اپیستمیک و گسست‌های تاریخی از اهمیت زیادی برخوردارند. فوکو برای نشان دادن تغییراتی که در مناسبات و صورت‌بندی‌های گفتمانی، جایگاه سوژه‌ها، شیوه‌های نظم‌دهی به تجربه، نحوه طبقه‌بندی امور و غیره به وجود می‌آید چهار اپیستمه رنسانس، کلاسیک، مدرن و معاصر را از هم تفکیک می‌کند. فوکو بر اساس مقایسه دو اپیستمه کلاسیک و مدرن نشان می‌دهد که چگونه ابژه تحلیل پزشکی، شیوه‌های درمانی و زمینه دانش و تجربه پزشکی به شکلی ریشه‌ای تغییر می‌کند و نمی‌توان هیچ مخرج مشترکی بین این دو اپیستمه قایل شد.

از نظر فوکو دانش پزشکی به مرور زمان عینی و فارغ از اوهام نشده است. آگاهی همواره تحت سیطره ساخت‌های تصادفی مشابهی است که هر یک قواعد و نظم درونی خود را دارند و از این رو کارکرد پزشک نیز همچون سوژه براساس شرایط خاص جامعه و نظم گفتمانی متغیر، تصادفی، مشروط و غیر قابل پیش‌بینی است. البته با وجود تمام اینها گفتمان پزشکی شکل‌گیری خود به عنوان یک گفتمان را رد می‌کند و می‌کوشد تا تصادفات تاریخی و معرفت‌شناسانه شکل دهنده به خود را پنهان کند. اما علیرغم این، گفتمان صرفاً سوژه‌ها را به آن موقعیت‌هایی می‌تواند وصل کند که خودش آنها را تأیید کرده است؛ موقعیت‌هایی که طی آن مختصات سوژه و ابژه تعیین شده است. برای فوکو حقیقت یک گفتمان صدق آن همچون بازنمود جهان خارج نیست بلکه واقعیت آن به مثابه رخداد است. بر این اساس، آنچه در پزشکی جدید نیز تغییر کرده اشکال مختلف دیدن است و این را نباید چیزی بیش از تجدید سازمان بیماری قلمداد کرد (دریفس و رایبنو، ۱۳۷۶)؛ تجدید سازمانی که البته به دنبال تفسیر و رسیدن به معنایی عمیق و ژرف نیست. مهم ساختار دانش پزشکی است؛ چرا که به واسطه همین ساختار است که شکل دستور زبان تغییر می‌یابد و به دنبال آن دانش شکل جدیدی به خود می‌گیرد. طی این تغییر، روش جدیدی برای پزشکی پدید آمد که براساس آن تحلیل کالبد انسان به عنوان جسدی بی‌جان نشانه محدودیت جسمانی انسان و تقابل ذهن شناسنده پزشک و عینیت وجود بیمار بود که پیوند جدیدی میان واژه و شی برقرار می‌کرد.

به زعم فوکو در طول کمتر از نیم قرن شیوه مفهوم‌پردازی بیماری به شکلی ریشه‌ای تغییر کرده است. بیماری به معنای کلاسیک آن ارتباطی به نشانه‌های فیزیکی در قالب سمپتوم‌هایی که در یک بدن خاص بروز می‌کنند نداشت. اما

پزشکی مدرن بدن را معاینه می‌کند تا ماهیت و شدت بیماری را کشف کند. فوکو در تولد درمانگاه بر اهمیت امر دیداری در مدرنیته و نظام‌های قدرت و دانش تأکید می‌کند: این کتاب در مورد فضا، زبان و مرگ است. این کتاب در مورد عمل دیدن و خیره شدن است. تولد درمانگاه به لحظه تولد نگاه خیره پزشکی می‌پردازد؛ آنجایی که سؤال «مشکل چیست؟» جایش را به سؤال «کجا درد می‌کند؟» می‌دهد (داونینگ، ۲۰۰۸، ص ۳۴). نگاه خیره پزشکی بدن را به اجزایش تقسیم می‌کند و به تشریح آناتومی بیماری می‌پردازد. از نظر فوکو دانش پزشکی جدید چیزی شبیه وقایع‌نگاری است به این معنا که تلاش می‌کند تا بیماری را از رهگذر سمپتوم‌هایی که در نقاط مختلف بدن ممکن است به وجود آورد بررسی و مطالعه کند. در حالی که پیش از این پزشکی بر اساس یک مدل ساختاری عمل می‌کرد و نوع بیماری را بر اساس اصل شباهت تشخیص می‌داد. به عنوان مثال زکام برای گلو همان حکمی را داشت که اسهال برای روده.

همان‌گونه که در کتاب قبلی فوکو یعنی تاریخ جنون نیز به وضوح قابل مشاهده بود نوع تحلیل فوکو به شدت رنگ و بوی سیاسی - به معنای وسیع کلمه - دارد. فوکو تاریخ‌نگاری رسمی علم پزشکی را نادیده می‌گیرد و به جای اینکه از پیشرفت علوم پزشکی و عینی‌تر شدن و تجربی‌تر شدن درک دانشمندان از بیماری‌ها در طول زمان دفاع کند نشان می‌دهد که آنچه به عنوان پیشرفت علم پزشکی مطرح می‌شود چیزی جز سازماندهی مجدد نحوی بیماری نیست که در آن امر مشاهده‌پذیر و امر مشاهده‌ناپذیر از الگوهای جدیدی پیروی می‌کنند (فوکو، ۲۰۰۳، ص ۱۹۵). ناگفته واضح است که این سازماندهی مجدد نحوی برای فوکو آمیخته با پرسش از روابط قدرت است. نگاه خیره پزشک ربطی به وفاداری به حقیقت ندارد. این نگاه خیره یک نگاه خیره سلطه جوست.

گفتمان پزشکی در دوران کلاسیک، بیماری را بر اساس طبقه بندی‌های از پیش تعیین شده سیستم دانش درمان می‌کرد. بیماری سلسله مراتب و سازمان منحصر به فرد و انواع خود را داشت. در این وضعیت بدن تنها محملی است که بیماری در آن مکان‌یابی می‌شود اما برای تشخیص نوع بیماری و درمان آن نیازی به بررسی و معاینه بدن محمل بیماری نیست. به عبارت دیگر حضور داشتن بیماری در بدن یک مسأله ثانویه است و هویت بیماری، از بدنی که توسط بیماری اشغال شده به کلی مجزا و مستقل است. بنابراین برای آنکه بتوان به درستی و به دور از خطا بیماری را تشخیص داد و درمان کرد باید بیمار و بدنش را از دانش پزشکی حذف کرد و بی‌توجه به ساختار بدن به تطبیق بیماری با طبقه بندی‌های از پیش تعیین شده پرداخت. بدن بیمار یک واقعیت بی‌ربط و بی‌ارتباط به فعالیت پزشکی محسوب می‌شد و پزشک بیش از آنکه بیمار را مورد مذاقه قرار دهد به دنبال معاینه بیماری منهای بیمار بود. بنابراین در اپیستمه کلاسیک نشانه‌ها اهمیت دارند؛ نشانه‌هایی که وجه تمایز یک بیماری از یک بیماری دیگر را نشان می‌دهند. در این دوره بیمار یک موجود مزاحم به حساب می‌آید که حضورش باعث ایجاد اختلال در فرایند درمان می‌شود و پزشک باید تمام تلاش خود را به کار گیرد تا با نادیده گرفتن این موجود مزاحم از عهده فعالیت حرفه‌ای‌اش برآید.

در حالی که در گفتمان کلاسیک پزشکی بیمار هیچ اهمیتی نداشت و بیماری موجودیتی مستقل از بیمار داشت و بر اساس طبقه بندی‌های از پیش موجود شناسایی و درمان می‌شد اما پزشکی جدید، خود بیمار را مورد مشاهده و معاینه قرار می‌دهد تا منشأ بیماری را تشخیص دهد.

فوکو تفاوت دو گفتمان پزشکی مدرن و کلاسیک را بر اساس محورهای افقی و عمودی از هم متمایز می‌کند. بیماری در دوران کلاسیک یک واقعیت

مسطح و افقی داشت و دسترسی به حقیقت بیماری برای پزشکان نیز سهل و ساده بود. اما در پزشکی مدرن که با محوریت آناتومی فرد عمل می‌کند سمپتم‌هایی وجود دارد که باید رمزگشایی شوند. این سمپتم‌ها نشانه وجود یک بیماری هستند که در سطح بدن قابل شناسایی نیست اما نشانه‌های آن در سطح بدن قابل مشاهده است. بنابراین در این وضعیت است که عمل تفسیر اهمیت پیدا می‌کند و پزشک باید بیماری را که در زیر سطح سمپتم‌ها قرار دارد شناسایی و آشکار کند.

از این رو است که در این دوران علاقه‌ای مفرط نسبت به معنای عمیق و نهفته بدن به وجود آمد که نیازمند مشاهده گر و تفسیرگر ماهر و آزموده‌ای بود تا بتواند سمپتم‌های بدنی را به نحوی مطلوب تفسیر کند. به زعم فوکو این گرایش محصول علاقه به تشریح بدن در این دوره است که پزشکان را ترغیب کرد تا تأثیرات بیماری بر بدن را از طرق معاینه جسد فردی که در نتیجه آن بیماری مرده است مطالعه کنند: به گونه‌ای متناقض حضور جسد ما را قادر می‌کند که آن را به عنوان موجودی زنده ببینیم (فوکو، ۲۰۰۳، ص ۱۸۳). در نتیجه معاینه بدن به نگاه خیره محدود نماند و لمس بدن، از مشاهده سطحی گرفته تا جراحی و تکه برداری را هم در بر گرفت تا رازهای پنهان آناتومی را برای نگاه خیره و دستان جستجوگر پزشک آشکار سازد. به نظر برخی از مورخان و نویسندگان محدودیت‌ها و تابوهای مذهبی علت اصلی این بوده که تا آن زمان پزشکان به تشریح و کالبد شکافی بهایی نداده بودند. اما فوکو با این تصور مخالف است. از نظر فوکو اینکه تا پیش از این دوره نیاز به تشریح چندان احساس نشده به دلیل نظام معرفتی و شناختی موجود بوده است و از زمانی که فهم و شناخت موجود زنده در نظام فکری غرب اهمیت و موضوعیت پیدا کرد، گرایش به تشریح و کالبدشکافی نیز رشد و گسترش یافت. به عبارت دیگر مانع اصلی در برابر روی

آوری به تشریح نه باورهای مذهبی و دینی بلکه ساختار و سازمان دانش پزشکی در اپیستمه کلاسیک بوده است.

فوکو بر مطالعات و مشاهدات ماری فرانسوا خاویر بیشا (۱۷۷۱-۱۸۰۲) به عنوان کسی که مطالعات و فعالیت‌هایش تأثیر بسزایی در آسیب‌شناسی پاتولوژیک دارد تمرکز می‌کند. بیشا به نگاه خیره سطحی برتری و اولویت مطلق می‌دهد (فوکو، ۲۰۰۳). ادراک پزشکی جدید رابطه جدید و بی‌سابقه‌ای با مرگ برقرار کرد. در گفتمان کلاسیک مرگ نقطه پایان فعالیت درمانی بود به این معنا که چون با مرگ بیماری نیز پایان می‌پذیرفت فرایند درمان الزاماً متوقف می‌شد. با مرگ، بیماری از دسترس پزشک خارج می‌شد و حتی موضوعیت خود را نیز از دست می‌داد. اما در گفتمان مدرن پزشکی این وضعیت به شکل بی‌سابقه‌ای دگرگون می‌شود؛ حالا مرگ نقطه ورود به فهم بیماری و پروسه درمان است. از این پس مرگ تبدیل به نقطه دسترسی و رمزگشایی از رازهای بدن شد. اهمیت کار بیشا ادغام تشریح و کالبدشکافی در یک کلیت تکنیکی و مفهومی بود که باعث بازتعریف ریشه‌ای درمان و بیماری و حرفه پزشکی شد. با مرکزیت یافتن چنین تجربه‌ای است که می‌توانیم شاهد برساخته شدن فردیت باشیم؛ فردیتی که در قلمرو پزشکی و از طریق زبان و مرگ حاصل می‌شود. با این تغییر، اشکال و انواع دیدن و رابطه انواع دیدن با دانش و آنچه می‌توانیم بدانیم تغییر ماهیت می‌دهد. پزشکی حول محور بدن مجدداً سازماندهی می‌شود و آناتومی اهمیت می‌یابد. رؤیت‌پذیر شدن مرگ، مفهوم‌پردازی در مورد بیماری و درمان آن در دانش پزشکی را دگرگون می‌کند. همراه با مفهوم‌پردازی مجدد مرگ و رؤیت‌پذیر شدنش، فرد مدرن نیز پا به

عرصه ظهور می‌گذارد. فرد مدرنی که از این طریق واجد هویت و هستی گفتمانی شده است تنها از طریق حذف خودش و تبدیل کردن خودش به ابژه دانش پزشکی است که می‌تواند به حیات ادامه دهد: «بی‌شک یکی از واقعیات تعیین‌کننده فرهنگ ما این واقعیت خواهد بود که نخستین گفتمان علمی آن درباره فرد می‌بایست از این مرحله مرگ بگذرد. انسان غربی می‌توانست خود را در چشم خودش به عنوان موضوع علم درآورد. تنها مدخل ورود به این مرحله حذف کردن خودش بود. از تجربه ناعقلی روانشناسی پدید آمد و از ادغام مرگ در اندیشه پزشکی علم طبی زاده شد که به عنوان علم فرد ظاهر می‌شد» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹، ص ۷۹)

در ادراک پزشکی اپیستمه کلاسیک رابطه بدن با بیماری، تبیین نشده و ساختارنیافته بود. اما در اپیستمه مدرن بیماری به دلیل تغییر جایگاه مرگ، مکان-یابی شد و فردیت یافت. البته با تغییر نقطه تمرکز از نوع به فرد، فرایند فردیت-یابی به دانش پزشکی محدود نماند و به سایر عرصه‌ها و زمینه‌های دانش نیز تسری پیدا کرد. با مرکزیت یافتن مرگ، فرهنگ مدرن به تنهایی انسان‌گره خورد و این پیوند نقش مهمی در شکل‌گیری علوم انسانی ایفا کرد. به عبارت دیگر مبانی انسان‌شناسانه علوم جدید در گفتمان پزشکی مدرن پایه ریزی شد و بر اساس این گفتمان بود که حصول دانش اثباتی در مورد انسان ممکن شد. از نظر فوکو مهم‌ترین ویژگی علوم انسانی مدرن، ریشه داشتن آنها در انسان-شناسی است. به این معنا که انسان به عنوان سوژه موسس معنا، زبان و زندگی در کانون این علوم قرار می‌گیرد. گفتمان پزشکی گفتمانی است که به شکل‌گیری این چرخش انسان‌شناسانه یاری می‌رساند و از این جهت برای فوکو اهمیت

بنیادین دارد تا جایی که رد پای این گفتمان را می توان در تمام آثار تاریخی فوکو یعنی تاریخ جنون، تولد درمانگاه، مراقبت و تنبیه و تاریخ جنسیت شناسایی کرد.

فوکو در صفحات پایانی کتاب به پیامدها و دلالت‌های فلسفی این تغییر در گفتمان پزشکی می‌پردازد. از نظر فوکو شکل‌گیری کوگیتوی دکارتی و فردیت مدرن محصول برساخته شدن و شکل‌گیری بدن و فرد بیمار به واسطه وجوه دیداری و بصری پزشکی مدرن است. از نظر فوکو در وضعیتی که انسان می‌تواند به طور همزمان خود را سوژه و ابژه علم قرار دهد رابطه جدیدی با هویت به وجود می‌آید که البته فوکو ابعاد و ویژگی‌ها و پیامدهای این رابطه را در نظم اشیا دنبال می‌کند.

تولد درمانگاه امکان بازنویسی تاریخ پزشکی و رابطه بیمار و پزشک را فراهم می‌کند. بدون شک روایتی که فوکو در کتابش از پزشکی و روابط فرادستی و فرودستی ارائه می‌دهد تأثیرگذارتر از بسیاری مطالعات دیگر در زمینه جامعه شناسی پزشکی بوده است. تولد درمانگاه تفاوت مهم دیگری با کتاب قبلی فوکو یعنی تاریخ جنون نیز دارد. در فصل پایانی تاریخ جنون، فوکو با به کارگیری سبک نامتعارفی که سنخیتی با سایر بخش‌های کتاب ندارد به دنبال ترمیم و احیای تجربه‌ای به سکوت کشانده شده از جنون است. اما در تولد درمانگاه فوکو به هیچ وجه ادعایی در مورد به سکوت کشانده شدن بیمار و تلاش برای احیای تجربه بیماری ندارد. بینش بدیع و بی‌سابقه فوکو در این است که نشان می‌دهد محصول عملکرد نگاه خیره نه ساختن یک کلیت سرکوبگر بلکه ساختن فرد است. به عبارت دیگر فوکو نشان می‌دهد فردیتی که برای اومانیت‌ها و لیبرال‌ها ارزش بالایی دارد و باید در برابر هرگونه تعدی، سرکوب و اعمال

فشار و قدرت از آن حفاظت شود محصول عملکرد روابط قدرت و روابط نابرابر است (داونینگ، ۲۰۰۸).

نتیجه گیری

تمرکز فوکو بر پژوهش‌های تاریخی نشانه موضع ضدفلسفی او در قبال مسایل مختلف است. فوکو با نظریات کلان و پهن دامنه به شدت مخالف بود و قرابت تفکر و رویکرد تاریخی‌اش به ساختارگرایی نیز نشانه همین بدگمانی نسبت به نظریات کلان بود. فوکو با موضع‌گیری در برابر سنت اومانیزم به نقد چرخش انسان‌شناسانه و شرح‌های عام و پیشینی در مورد یک سرشت انسانی بی‌تغییر می‌پردازد و به بررسی اندیشه‌ها در بستر تاریخی‌شان می‌پردازد. بررسی تغییرات تاریخی در مورد برداشت‌هایی که از انسان ارائه می‌شود و کوشش برای نشان دادن این نکته که نمی‌توان گفت یکی از این برداشت‌ها حقیقی‌تر از برداشت‌های دیگر است یکی از راه‌های سست کردن پایه‌های نظریه‌های سترگ متافیزیکی است (متیوز، ۱۳۹۱). تاریخ‌گرایی فوکو متأثر از چرخش زبانی‌ای است که در آثار بسیاری از دیگر فلاسفه فرانسه از جمله ژاک لکان و ژاک دریدا نیز قابل ردیابی است. واحد بنیادین تحلیل‌های فوکو گفتمان است که به معنای مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که دانش در قالب آنها بیان می‌شود. این قواعد تاریخی ناشناس با مشروط کردن کارکرد ارتباط کلامی در یک محدوده تاریخی مشخص به شکل‌گیری اپیستم‌های متعدد می‌انجامد.

در دانش پزشکی گذار از اپیستمه کلاسیک به اپیستمه مدرن به معنای گذار از پزشکی مبتنی بر مشاهده و معاینه انواع، به پزشکی مبتنی بر مشاهده و معاینه بافت‌های بدن است. با این گذار است که شرایط امکان و ظهور پزشکی مدرن

فراهم می شود. این گذار با اهمیت یافتن مسأله تشریح و کالبدشکافی نشانه گذاری می شود.

با ظهور اپیستمه مدرن مختصات علم پزشکی و نوع تفسیر بیمار، بیماری و درمان به شکل ریشه‌ای تغییر می کند. در این تغییر ریشه‌ای مرگ جایگاه تعیین کننده‌ای دارد. در گفتمان پزشکی کلاسیک مرگ پایان بیماری و زندگی تلقی می شد. به عبارت دیگر مرگ پایان فرایند درمان بود و پس از آن دیگر فعالیتی از سوی پزشک ممکن نبود. اما در اپیستمه مدرن این مرگ است که امکان تحقیق و تفحص درباره زندگی را میسر می کند. مرگ نقطه بنیادینی است که افق را برای نگاه خیره پزشک می گشاید. در واقع تغییر در جایگاه و ادراک مرگ است که باعث شکل گیری نگاه خیره در گفتمان پزشکی می شود.

پی نوشت‌ها

۱. میشل فوکو در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در پواتیه فرانسه زاده شد و در مدرسه‌های دولتی پواتیه درس خواند. پس از آن به مدرسه کاتولیک‌ها رفت و در آنجا دیپلم گرفت. در ۱۹۴۵ به دبیرستان پیش‌دانشگاهی آنری چهارم در پاریس فرستاده شد و فلسفه را در آنجا در کلاس ژان هیپولیت خواند. در ۱۹۴۶ وارد اکول نورمال سوپریور در دانشگاه سوربن پاریس شد که مهم‌ترین نهاد دانشگاهی فرانسه بود. در آنجا آموزش فلسفه را زیر نظر هیپولیت و آلتوسر پی گرفت.

1. Utterance
2. Medicine of Species
3. Clinic-Based Medicine

فهرست منابع

- پین، مایکل. (۱۳۷۹). بارت، فوکو و آلتوسر، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز.
- دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل. (۱۳۷۶). میشل فوکو: فراسوی ساخت گرای و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
- ساراپ، مادن. (۱۳۸۲). راهنمای مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم، ترجمه عبدالرضا تاجیک، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگه.
- متیوز، اریک. (۱۳۹۱). فلسفه فرانسه در قرن بیستم، ترجمه محسن حکیمی، تهران، ققنوس.
- میلز، سارا. (۱۳۸۲). گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، تهران، هزاره سوم.
- Best, Steven. (2005). the Politics of historical vision, Marx, Foucault, Habermas, The Guilford Press.
- Downing, Lisa. (2008). The Cambridge introduction to Michel Foucault, Cambridge.
- Eliot, Anthony., Turner, Bryan S. (2001). Profiles in contemporary social theory, Sage Publication.
- Farrel, Clare O. (2005). Michel Foucault, Sage Publication.
- Foucault, Michel. (2003). The birth of clinic, London: Routledge.
- Munslow, Alun. (2001). Deconstructing history, Routledge.

یادداشت شناسه مؤلف

عباس خورشیدنام: دانشجوی دکترای جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی. علایق پژوهشی وی عبارت اند از جامعه شناسی تاریخی پزشکی، جامعه شناسی جوانان و جامعه شناسی نظری فرهنگی.

نشانی الکترونیک: abbas_khorshidnam@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۶/۵